



نگاهی به نقش آفرینی متفاوت گلاب آدینه در جدیدترین حضور سینمایی اش

دوباره زندگی

محموله هفته

نفس کاغذی

طی روزهای ابتدایی هفتنه آینده ۳۴۰۰ تن کاغذ شامل ۳۰۰۰ تن کاغذ تحریر و ۳۰۰۰ تن کاغذ بالکن از طریق کمیته توسعه کارگروه کاغذ معاونت فرهنگی که زیر نظر تعاقونی ناشران (شور آنسا) اداره می‌شود، توزیع خواهد شد.

مهران خبرگرداده و گفته که پس از ایجاد این کارگروه جدید، سه کمیته شامل تخصیص، توزیع و نظارت در این کارگروه تشکیل شده است که مسوولیت آثار ابعادهای اقایان فروغیان، اسماعیلی و حسن پور گذاشته شده است. بر همین اساس از مبانی چهار شرکت تأثید شده بزای واردات کاغذ در این کارگروه، دو شرکت موفق به وارد کردن کاغذ خود به کشور شده و کاغذ وارداتی آنها به میزانی که ذکر شده ابتداً حقه آنها تغییر و توزیع می‌شود.

همچنین اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران نیز به عنوان مجری امن نظارت پس از توزیع این کاغذها به کار نظارت بر مصرف آنها خواهد پرداخت و از قرار معلوم بر انتشار کتاب بر مبنای این آثار از طریق نسخه شماری اقدام می‌شود.

# فرهنگ

یکشنبه ۱۹ تیر ۱۳۹۸ | شماره ۵۶۸



پشت صحنه

## شنبهه مرموز

دیروز شنبه تعطیلی بود که هیچ چیز از آدینه‌های معموم کنم نداشت. روزی که با سوال و حیرت و گمانهزنی و قضاوت و پیچ‌پیچ درباره تقاضا روز جمعه آغاز شده و خیلی زود به سکوت نشسته بود. مثل همه روزهای تعطیل، همه ساخت مشغول نوشتن بودیم و هر یک نفرمان به اندازه چند نفر مشغله داشت. اما بیشتر از همه خبرنگار سینمایی ما که هم مشغله داشت و هم این مشغولی. مثل همیشه متمنکز و پرپور می‌نوشت، اما با هر ضربه روی کیبورد تلاش می‌کرد اتفاق آدینه را زده نه بیرون یا به ترتیب آن را اوارکند. خبرنگار ما که تی شرت منقش به تصویر استادش را به تن کرده، درباره هنرنمایی لایب و لنگرودی در فیلم «دوباره زندگی» می‌نوشت و محمدصادق علیزاده ضمن نوشتن گزارش صفحه ۹، رتق و تفق امور سرویس ابر بعد از اتفاق و آزمایش آن دورترها برای صفحه ۱۰ کیبورد می‌زد. حال و هوای غربی بود و جای سفره‌های خالی اما با همه اینها کسی کنمکاشت و همین طور که می‌بینید همه صفحات پر است از موضوعات خواندن.

بگارید از همین صفحه شروع کنیم. محمدصادق علیزاده، درباره تسبیح شدنا در نقاط مختلف کشور نوشته است.

نثر خودمانی او را زدست نهید با روایت اول شخص که کمک کند با لحظه گزارش شهداش شوید. ضمن این که در میانه شرح رویدادها حتماً از اطلاعات و دانش گزارشگر بهره خواهید برد و یا تیر دونشان خواهد زد.

صفحه ۱۱ امازیابی دیگر خواندنی است، خبرنگار سینمایی ما که همه عمر سیاست‌گذار و توانمندی استادش مددی هاشمی بود، پایان هفته گذشته بزیر از همه جایه‌های این فیلم دوباره زندگی رفت که درباره این فیلم بنویسد؛ فیلمی با بازی شمس لنگرودی و لایب آئینه. می‌خواست گزارشی خواندنی درباره هنرنمایی همسر استادش بنویسد و البته این کار راه کرد که گزارش را پرداخت و بخوانید و جزئیات طرفی را که اور لایه‌ای این گزارش گنجانده ازدست نهاده.

برای صفحه ۱۰، آذر مهارج گزارش نوشتene از کتاب درباره خاطرات جمعی از شهدا دفاع مقدس که شاید کمتر درباره آنها می‌دانیم، شهدا اهل کشور افغانستان که برادر را در تامان برده‌های تاریخی به مآثرات کردند. این گزارش را که بخوانید، اصلًا بعید نیست به خواندن کتاب «از دشت لیلی تاجزیره مجنون» علاقه‌مند شویم.

در صفحه ۱۱ گزارش داریم از کیکاوسوس زیاری که بارهاز ساخته است.

زیاری این بارا زایلید و پیوت کیکاوسوس که ترجمه کرده درباره عروسک‌های بدطیعت این روزهای که والت دیزن سری چهارم کارتون داستان‌های اسباب بازی را منتشر کرده و حسابی روی اسباب بازی‌های شادو شنگول و مهربان و زنگارانگ این فیلم تبلیغ می‌کند. در گزارش زیاری این می‌توانید با عروسک‌های منفی را بعده داشته‌اند.

# غوغای پنهانی ها

۱۵۰ شهید دفاع مقدس با حضور شبان در شهرهای سراسر کشور همه را غافلگیر کردند



فرستاده بودند خطاب به گروه فرهنگی جام جم و پوشش خبری مراسم وداع با بیش از ۱۵۰ شهید تازه تفحص شده! نگاهی می‌اندازم به زمان برگزاری؛ چهارشنبه شب ساعت ۰۹/۵ شباب آذین، همین چیز که رسانه‌های چاپی و روزنامه‌های دور خارج شده‌اند.

نیازی به ذکر مطلب نیست که برگزاری مراسمی آن‌هم ساعت ۰۹:۰۰ شب چهارشنبه که شنبه هفته بعدش تعطیل است یعنی نداشتند پیوست رسانه‌ای و ذبح سوژه‌ای که می‌توانست یک جریان قدرتمند رسانه‌ای را بیندازد. در دام افسوس می‌خورم و نمایرام گذار کنار نامه‌ها... پیش بینی من اما شتابهای بودا

نایم را روز سه شنبه به چهارشنبه به من رسانندند. در فرم جدید روابط عمومی‌ها دیگر نایم را چندانی ندارد. پیوستگی ارتباطی و درهم‌تندیدگی شبکه‌های ارتباطی میان بزرگان و استفاده از فناوری و ابزارهای جدید‌گرای جایی برای نایم را نمایم و امثالم نگذاشته است.

با این حال هنوز نایم را از این‌جهاتی روابط عمومی‌های کلاسیک است. فرمی از روابط عمومی که هنوز درده ۷۰ مانده و نوع نابض در ارادات و نهادهای دولتی و حکومی‌یاری پیوستگی داشته باشد. حالی‌کی از همین نایم را

محمد رضا علیزاده  
فرهنگ و هنر

تلک دشمن در زیبات، والجر ۲ در پنجوین و تک دشمن در

عملیات بیت المقدس است.

از صبح زود خواب نمی‌برد. نیم ساعت زودتر در محل تسبیح شهداش شهاده را در سرمه... رفت و آمد آدمها را تماشا می‌کرد، خیلی با تایپ‌های غیر مذهبی و قوی متوجه می‌شدن قراوه شهید بیارن مسیر شون تغیر می‌کرد و می‌مودمن برای مراسم.

حال درست است که برای پیوست رسانه‌ای یک آین با این درجه از همیت فکر نشده بود. اما بنایه قاعده جناب

ملک لوهان که ارسانه همان بیام است و برعکس، آین

تشیعی بیکر شهیده بیامی می‌دانست که سرانه حاملش، خود

همین آین تشیعی است نه رسانه‌های مدن.

همین هم می‌شود که بینید و قوی برای این تابوت ها راهی یک از مناطق شهور شدن، تشبیه‌کنگانش قطع

بسیج شدن آن هم درباره ای که دور تعطیل پشت خود را

خورد بود. اینجا و اکنون بعضی از کاربران توییتر را شهداش

و مناطق مختلف اورده ایم، بلکه بقیه‌میدم در بقیه نقاط کشور

چه خوبوده.

به گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم

آمد تو دستم، میدارمش لای کتاب خشک بشه تا هیچ

وقت اولین باری که رفت تشبیع شهدا بادم نهاده (:

یه گوشه استاده بودم به پیوستی که لی از اونا که روی

پیکر مطهر شهداگی گمنام بود افتاده و سرمه بعدم